

بررسی نقش و جایگاه شیخ در طریقت کبرویه و مقایسه آن با دیدگاه شیعی

علیرضا جوهرچی / دانشجوی دکتری ادبیات عرفانی دانشگاه قم / alirezajoharchia@gmail.com

علیرضا نبی‌لو / استاد دانشگاه قم / dr.ar_nabiloo@yahoo.com

تاریخ وصول: ۱۳۹۸/۰۹/۱۸ / تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۹/۰۲/۲۰

چکیده

جایگاه و نقش شیخ و راهنما در هر طریقت عرفانی اهمیت ویژه‌ای دارد؛ زیرا سالک در طی طریقت خویش، دائم به راهنمایی‌ها و دستورهای شیخ نیاز دارد تا بتواند هر مقام و منزلتی را به سلامت سپری کند. این نقش در طریقت کبرویه نیز بسیار بارز است و عارفان این طریقت، اهمیت ویژه‌ای برای آن قائل شده‌اند. گفتنی است که در بین عرفا، این سلسله به داشتن گرایش‌های شیعی شهرت دارد. نجم‌الدین کبری سرسلسله این طریقت و شاگردان وی به ویژه مجدالدین بغدادی و نجم‌الدین رازی، مقامی بس بلند برای شیخ در ولایت باطنی قائلند. مقاله حاضر از نوع توصیفی - تحلیلی با روش مطالعه کتابخانه‌ای، به بررسی ویژگی‌ها و صفات شیخ در اثر معروف این سه عارف یعنی فوایح‌الجمال، تحفة البرره و مرصادالعباد پرداخته و آن را با نگاه شیعی مقایسه کرده است. برای این منظور، جایگاه شیخ از سه جنبه شیخ و حق، شیخ و خویش و شیخ و سالک، تجزیه و تحلیل شده است. این بررسی نشان می‌دهد هر سه عارف، وجود شیخ کامل را در دستگیری سالک و مرید در سلوک الی الله ضروری می‌دانند؛ زیرا فقدان او در هر مقامی، باعث گمراهی سالک می‌گردد؛ از دیدگاه، ائمه و عارفان شیعه نیز این امر در هدایت امت و رهروان طریقت، اهمیت ویژه‌ای دارد.

کلیدواژه‌ها: شیخ، مرید، طریقت کبرویه، نجم‌الدین کبری، مجدالدین بغدادی، نجم‌الدین رازی.

مقدمه

نقش و جایگاه شیخ در سلوک عرفانی اهمیت ویژه‌ای دارد. سالک در طی طریق، در تمام مراحل و منازل، نیازمند راهنمایی‌های شیخ است و اوامر و نواهی او را بدون چون و چرا باید پذیرا باشد تا به مرحله نهایی کمال واصل گردد. به فرموده امام علی علیه السلام، «هرکس راهنمایی جست، دانا گشت و هرکس دانا گشت، راه یافت و هرکس راه یافت، رهید» (ری شهری، ۱۳۸۹، ج ۷، ص ۳۶۷) کلمه شیخ در عرفان و سخنان عرفا، با واژگان متنوع دیگری مشترک است مانند استاد، باب، بابا، پدر، رهبر، رهنما، غوث، قلب، مراد، مرشد، مقتدا، ولی و ... که بیان‌گر مقام والای شیخی و جایگاه شیخوخیت در عرفان اسلامی است. در عرفان‌های دیگر نیز نقش رهبر و استاد در نشان دادن طریق درست به سالک بارز است. برای مثال، در عرفان هندو، اوپانیشاد به معنای نشستن در محضر استاد و سخنان نجواگونه او درباره یکی بودن خدا (برهمن) و نفس انسان (آتمن) را شنیدن است. (شایگان، ۱۳۹۳، ص ۶۳) در مکتب بودا نیز انسان مقدس شدن، پس از مراحل مهار عواطف و امیال، اندیشه و تدبیر دائم و رهایی کامل از رنج (نیروانا) حاصل می‌گردد که این انسان مقدس (مرشد)، دیگران را نیز برای رسیدن به تعالی اخلاقی یاری می‌دهد. (توئیچل، ۱۳۷۳، ص ۲۷۸) هم‌چنین نقش استاد در عرفان آکنکار بسیار مهم است. آکنکار مقام والای استادان بزرگ خود را از همه اساتید دیگر، دانشمندان و رسولان بالاتر می‌داند. (همان، ص ۲۱۴) در این عرفان، «نوری ساروپ» به معنای بدن کوچک و هیأت نورانی استاد است (همان، ص ۲۲) و استاد حق (Eck master)، راهنمای انسان برای رسیدن به هدف غایی یعنی بالاترین بهشت‌هاست. (همو، ۱۳۷۲، ص ۹) بر مبنای این عرفان، استاد حق می‌تواند روح فرد فوت‌شده را در اختیار گیرد و بر فراز دنیاهای معنوی سیر دهد و آن را به دست افراد خیرخواه روح آزادشده بسپارد. او هم‌کار خداوند است او را که در امور مربوط به جهان یاری می‌کند. (همان، ص ۱۰) هم‌چنین «ماهانتا»، به رهبر روحانی یا مرد خدا گفته می‌شود که در رأس اک قرار دارد. (همان، ص ۱۰۸) در این عرفان، هم استاد درون وجود دارد و هم استاد بیرون. مقام استاد درون بالاتر است، البته هر دو استاد باید تأکیدکننده و تأییدکننده واقعیت آن جهان باشند. (همان، ص ۲۷۹)

به گفته ابوسعید ابوالخیر، در عرفان اسلامی، مدار تصرف و طریقت بر پیر است. (محمد بن منور، ۱۳۷۶، ص ۴۶) در بینش ابن عربی نیز شیخ و ولی، به تدریج جای خود را به انسان کامل یا حقیقت محمدیه می‌دهد. (معین‌الدینی، ۱۳۸۵، ص ۲۱۳) گفتنی است: «مشیخت در نظر صوفیان، یک نوع مأموریت الهی بود، نه امری عادی که از همه کس ساخته باشد. شیخی را صوفی واصل و صاحب ولایت می‌دانستند که به جهت تکمیل دیگران به اذن الهی و با بصیرت تامه به سوی خلق بازفرستاده می‌شد». (صفا، بی‌تا، ص ۳۰) امام خمینی علیه السلام نیز بر این باور بود که عارف سالک الی الله پس از پایان سیر و سلوک الی الله و فی الله، وظیفه دارد بندگان خدا را به راه تکامل هدایت کند و به آبادانی سرزمین‌ها بپردازد. وی اشاره می‌کند که ممکن است برای سالک در سفر اول و دوم، چیزی از انانیت باقی مانده باشد و نفس ادعای ربوبیت کند و از سالک شطحیات صادر شود، لذا به اعتقاد همه عارفان و اهل سلوک، برای سالک، معلمی ضروری است که او را در سلوک راهنمایی کند؛ «مرشدی که کیفیت را می‌داند و از طریق ریاضات شرعیه هم خارج نباشد...». (خمینی، ۱۳۷۳، ص ۸۸) هم‌چنین نویسنده شرح مقدمه قیصری، ولی را فانی در حق و باقی به رب مطلق می‌داند که از مقام فنا به مقام بقا رسیده و جهات بشری و صفات امکانی او در جهت وجود ربانی فانی گشته و صفات بشری او، به صفات الهی مبدل گردیده است. (آشتیانی، ۱۳۸۵، ص ۵۹۵)

در فرهنگ اشعار حافظ آمده: «پیر در عرفان به معنای پیشوا و رهبری است که سالک بی‌مدد او به حق واصل نمی‌شود و در تصوف، قطب دایره امکان و متصدی تربیت و تهذیب سالک و ایصال او به حق است؛ از این رو، دستور او بی‌چون و چرا در هر باب، مطاع و متبع است». (بخارایی، ۱۳۹۰، مقدمه) جایگاه و نقش شیخ و مرشد، در آثار شاعران عرفان‌پیشه نیز بسیار بارز است و این دسته از شاعران، در نقل بسیاری از حکایات و موعظت‌های خویش، به این نکته اشاره کرده‌اند؛ برای نمونه، عطار نیشابوری می‌گوید:

راه دور است و پر آفت ای پسر راهرو را می‌باید راهبر
گرتو بی رهبر فرود آیی به راه گر همه شیری فرو افتی به چاه

(مصیبت‌نامه، آغاز کتاب)

یا می‌گوید:

- تو را چون پیر رهبر دستگیر است / مریدی کن که اصل مرد پیر است
 چون از حق پیر مرشد مطلق آمد / بعینه کار او کار حق آمد
 (الهی‌نامه، بخش ۱۱، حکایت دیوانه)
- مولوی نیز چه در غزلیات و چه در مثنوی، بارها به نقش و اهمیت شیخ در دستگیری سالکان اشاره کرده است؛ از جمله:
- تو چشم شیخ را دیدن میاموز / فلک را راست گردیدن میاموز
 (غزل شماره ۱۱۸۲)
- حس و فکر تو همه از آتش است / حس شیخ و فکر او نور خوش است
 آب نور او چو بر آتش چکد / چک از آتش برآید بر جهد
 (مثنوی، دفتر دوم، بخش ۲۶)
- شیخ کو ينظر به نور الله شد / از نهایت وز نخست آگاه شد
 چشم آخربین بیست از بهر حق / چشم آخربین گشاد اندر سبق
 (دفتر دوم، بخش ۳۲)
- پس ریای شیخ به ز اخلاص ماست / کز بصیرت باشد آن وین از عماست
 از حدیث شیخ جمعیت رسد / تفرقه آرد دم اهل حسد
 (همان، بخش ۱۱۲)
- شیخ را که پیشوا و رهبر است / گر مری امتحان کرد او خراست
 امتحانش گر کنی در راه دین / هم تو گردی ممتحن ای بی یقین
 (دفتر چهارم، بخش ۱۵)
- در پناه جان جان بخشی تویی / کشتی اندر خفته‌ای ره می‌روی
 (همان، بخش ۲۱)
- حافظ نیز با این‌که نسبت به شیخ - در دایره فکری و منظومه متناقض و دو قطبی خود - دید منفی دارد و برای نمونه می‌گوید:
- ترسم که صرفه‌ای نبرد روز بازخواست / نان حلال شیخ ز آب حرام ما
 (غزل شماره ۱۱)

ورای طاعت دیوانگان ز ما مطلب که شیخ مذهب ما گنه دانست
(غزل شماره ۴۷)

بنده پیر خراباتم که لطفش دایم است ورنه لطف شیخ و زاهدگاه هست و گاه نیست
(غزل شماره ۷۱)

اما وجود پیر و مرشد و راهنما (که واقعی و به دور از ریا باشد مانند پیر خرابات و پیر مغان) را در طی طریق ضروری می‌داند و برای نمونه می‌گوید:

به می سجاده رنگین کن اگر پیر مغان گوید که سالک بی خبر نبود ز راه و رسم منزل‌ها
(غزل شماره ۱)

قطع این مرحله بی همراهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی
(غزل شماره ۴۴۸)

صائب تبریزی نیز در غزلی با مطلع

غیر حق را می‌دهی ره در حریم دل چرا؟ می‌کشی بر صفحه هستی خط باطل چرا؟
درباره بهره‌گیری دائم از شیخ و مرشد کامل و نیاز سالک در همه حال به او می‌گوید:
شب‌نم از نظاره خورشید بر معراج رفت چشم می‌پوشی ز روی مرشد کامل چرا؟
(غزل شماره ۳۷)

شاه نعمت ... ولی نیز با دیدگاه شیعی، در اهمیت دادن به مقام و جایگاه شیخ و راهنما، غزلی با ردیف مرشد ساخته است:

ما مریدیم و پیر ما مرشد ره‌روانیم و رهنما مرشد ...
(غزل شماره ۵۷۷)

وی هم‌چنین در مثنوی‌های خویش، شیخ را انسان کاملی می‌بیند که در همه جا از مرید باید دستگیری کند و او را به سرمنزل سعادت رهنمون گردد:

گرتورا دردی است رودرمان بجو ورتورا سُرّی است با مرشد بگو
گرنداری مرشدی جویاش باش چون بدیدی گرد خاک پاش باش
دامن او را بگیر و بنده شو وانگهی در بندگی پاینده شو

هر چه فرماید مکن بروی مزید تا مریدی گردی و چون بایزید
چیست شرط ره سخن بشنودن است مرده پیر مربی بودن است
بی مربی کار کی گردد تمام مرشدی باید مکمل والسلام
(مثنویات، شماره ۱۶)

پیشینه پژوهش

درباره شیخ و واژه‌های هم‌معنای با آن، پژوهش‌های زیادی در قالب پایان‌نامه یا مقاله و کتاب صورت گرفته اما هیچ‌کدام به رویکرد مقاله حاضر درباره مقایسه شیخ و جایگاه او در طریقت کبرویه (با تکیه بر کتاب‌های فوایح‌الجمال، تحفة البرره و مرصادالعباد) با دیدگاه شیعه نپرداخته‌اند. پژوهش‌های یادشده عبارتند از:

۱. بررسی جایگاه پیر و استاد در عرفان اسلامی و عرفان‌های نوظهور، نوشته رباب موسوی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه محقق اردبیلی، ۱۳۹۶.
۲. پیر در عرفان اسلامی از قرن دوم تا هفتم و مقایسه آن با صدیق در مکتب حسیدی یهود، نوشته رقیه صولت، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران، ۱۳۹۰.
۳. سیمای پیر در ادبیات عرفانی - ایرانی، نوشته ابراهیم قیصری، رساله دکتری، دانشگاه تهران، ۱۳۸۵.
۴. بررسی و جایگاه و کارکرد پیر و مفاهیم متناظر با آن در تصوف و آیین خلوت، نوشته عبدالله میرزاوند، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شهرکرد، ۱۳۹۳.
۵. پیر در نثر عرفانی، نوشته خلیل بیک‌زاده، رساله دکتری، دانشگاه تربیت معلم، ۱۳۸۶.
۶. نقد و تحلیل مفهوم پیر در عرفان اسلامی - ایرانی از آغاز قرن دوازدهم، نوشته فرهاد تسلیمی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه گیلان، ۱۳۸۸.
۷. مقاله «منزلت پیر در میان عارفان»، نوشته هاجر جمالی، پژوهش‌نامه علوم انسانی، بهار ۸۲، ش ۳۷، ص ۱۴۷-۱۶۰.
۸. مقاله «مرد تمام» (مقایسه پیر در حدیقه سنایی و مثنوی مولوی)، نوشته عبدالله نصرتی و علیرضا روزبهانی، عرفانیات در ادب فارسی، تابستان ۹۰، دوره ۲، ش ۷، ص ۷۷-۹۱.

۹. مقاله «ولی و ولایت در عرفان»، نوشته فاطمه معین‌الدینی، نشر پژوهی ادب فارسی، بهار ۸۵، ش ۱۹، ص ۲۱۱-۲۳۳.

۱۰. مقاله «استاد و نقش آن در سیر و سلوک با نگاه آسیب‌شناسی»، نوشته ابوالفضل هاشمی، نشریه معرفت، دی ۹۲، ش ۱۹۳، ص ۳۱-۴۶.

اهمیت طریقت کبرویه و ارتباط آن با مفاهیم اصیل شیعی

طریقت کبرویه، یکی از سلسله‌های مهم عرفانی در ایران و منتسب به شیخ نجم‌الدین کبری (م ۶۱۸ ق) است. این سلسله در زمان حمله مغول و به ویژه در مشرق ایران، رونق فراوان داشت و مشایخ آن در دوره‌های خوارزمشاهیان و ایلخانان، از سرزمین خراسان و ماوراءالنهر تا مناطق شام و آسیای صغیر در گسترش و ترویج آن بسیار کوشیدند. به باور بسیاری از پژوهش‌گران، نجم‌الدین کبری شیعه دوازده امامی بوده؛ زیرا ولایت از نظر او معطوف به دوازده معصوم است و در تصوف، کم‌تر سلسله‌ای وجود دارد که با این قوت از ولایت شیعی سخن گوید. (نک: ویکی فقه، نجم‌الدین کبری)

شخصیت‌های مهمی چون: مجدالدین بغدادی (م ۶۰۷ ق)، سیف‌الدین باخرزی (م ۶۵۹ ق)، رضی‌الدین علی لالا (م. اوایل قرن هفتم)، سعدالدین حمویه (م ۶۴۹ ق)، نجم‌الدین رازی (م ۶۵۴ ق)، عزیزالدین نسفی (م ۶۸۰ یا ۶۹۹ ق)، بهاء‌الدین محمد ولد (م ۶۲۸ ق)، نورالدین عبدالرحمان اسفراینی (م ۶۹۵ ق)، علاءالدوله سمنانی (م ۷۳۶ ق) و امیر سیدعلی همدانی (م ۷۸۶ ق)، از بزرگان این طریقت به شمار می‌آیند که با خلق آثار متنوع و ذکر دقایق لطیف عرفانی، مریدان زیادی را به جامعه عرفان اسلامی معرفی کردند. این سلسله نیز مانند برخی طریقت‌ها، دارای انشعابات گریز؛ مانند نوربخشیه و ذهبیه. گفتمنی است سیدمحمد نوربخش و جانشینان وی، سهم زیادی در نشر مذهب شیعه در قرن پنجم و بعد از آن، داشتند. (شوشتری، ۱۳۵۴، ج ۲، ص ۱۴۴) ذهبیه نیز از سلسله‌های تصوف شیعی محسوب می‌شود که سرسلسله آن را به معروف کرخی نسبت می‌دهند. (خاوری، ۱۳۸۳، ص ۲۹۶)

ابتدا به طور مختصر، به زندگی‌نامه و اثر معروف هر سه عارف پرداخته می‌شود:

۱. نجم‌الدین کبری (۵۴۰-۶۱۸ ق)

وی در سال ۵۴۰ قمری در خوارزم به دنیا آمد و در سال ۶۱۸ قمری در حمله مغول به نیشابور کشته شد. او ابتدا به تهذیب و تزکیه نفس نزد پدر پرداخت که از اجله مشایخ عرفان بود و استادان زیادی را درک کرد؛ مانند شیخ اسماعیل حلبی، بابافرج تبریزی و سپس داماد شیخ روزبهان وزان مصری گردید. نجم‌الدین آموزگار یک سلسله کامل از عارفان، مفسران، فقیهان، محدثان، شاعران، فیلسوفان و دانشمندان جهان اسلام بود و شاگردان زیادی را در طریقت کبرویه پرورش داد؛ مانند مجدالدین بغدادی، سیف‌الدین باخرزی، شیخ عطار و اثر معروف وی *فوایح‌الجمال* است. *فوایح‌الجمال* از نفیس‌ترین آثار عرفانی به زبان عربی است که با عناوینی کلی مانند تصدیر، مسأله و فصل بیان شده، اما نویسنده برای هر مبحث برگزیده، به عنوان جانبی متعددی پرداخته و با استناد به آیات و احادیث و احوال برخی عرفا، مباحث اصلی خویش را بیان کرده است. برخی از مطالب کتاب عبارتند از: راه‌های مجاهده، آثار ذکر، ویژگی‌های قلب، شهود، فنا، درجات عرفانی و گفتنی است وی در شرح هر یک از این موضوعات، گاه به اهمیت وجود شیخ و نقل برخی کرامات او اشاره کرده است.

۲. مجدالدین بغدادی (۵۴۴-۶۰۷ ق)

وی در سال ۵۴۴ یا ۵۵۶ قمری در خوارزم به دنیا آمد. در کودکی تحت سرپرستی پدرش بود و مانند وی در علم طب تبحر یافت. ابتدا در دربار بود اما پس از زیارت قبر ابوسعید تحول یافت و پشت به دربار کرد. او پس از همت در وادی طلب و جذب الهی به خدمت نجم‌الدین کبری درآمد و پس از پانزده سال شاگردی وی، در حل و نقد اسرار برآمد. وی استاد رضی‌الدین علی لالا، نجم‌الدین رازی و شیخ عطار بود. اثر اصلی وی کتاب *تحفة‌البرره* به زبان عربی در موضوعات تصوف و عرفان است. مجدالدین نیز در این اثر، در بیان برخی موضوعات، به اهمیت و ارزش شیخ در دستگیری سالک طریق اشاره کرده است. (ساعدی (الف)، ۱۳۶۸، مقدمه)

۳. نجم‌الدین رازی (۵۷۳-۶۵۴ ق)

وی در سال ۵۷۳ قمری در شهر ری متولد شد و در سال ۶۵۴ قمری در بغداد درگذشت. او اشعری‌مذهب بود و نسبت به اهل سنت تعصب شدید داشت. هم‌چنین نسبت به فلاسفه دشمنی می‌ورزید. تصوف وی عاشقانه - عابدانه و حد میان زاهدان و مجذوبان بود. به گفته نفحات‌الانس، «نجم‌الدین کبری شیخ وی بوده که او را به شیخ مجدالدین حواله کرده است». (جامی، ۱۳۸۲، ص ۴۳۵) مرصاد‌العباد، اثر اصلی وی در پنج باب و چهل فصل تنظیم شده است. وی در این کتاب، به موضوعات مختلفی چون: خلقت ارواح، مدارج ملکوتیان، ظهور عوالم مختلف، حجاب‌های نفس و ... پرداخته است. وی در این کتاب، هنگام ذکر موضوعات مختلف عرفانی، به نقش و جایگاه شیخ در عرفان اسلامی اشاره کرده و وجود او را برای رساندن هر سالک مرید به مراحل کمال لازم شمرده است. (ریاحی، ۱۳۷۶، مقدمه) همان‌طور که گفته شد، نجم‌الدین کبری، شیخ مجدالدین بغدادی و نجم‌الدین رازی، هر یک در اثر معروف خویش، صفات و ویژگی‌ها و شرایطی را برای شیخ مرشد قائلند که فقدان یکی از آنها، کامل بودن شیخ را زیر سؤال می‌برد. نوشتار حاضر، دیدگاه‌های ایشان درباره اهمیت و جایگاه شیخ را از سه منظر ذکر شده بررسی نموده و آن را با دیدگاه‌های شیعی مقایسه کرده است:

الف) شیخ و حق

اولین و مهم‌ترین ویژگی شیخ کامل، چگونگی رابطه او با حضرت حق است؛ زیرا شیخ ابتدا باید خویشتن را با ریاضات و مجاهدات نفسانی و گذراندن مراحل تخلیه، تجلیه و تجلیه و طی مقامات عرفانی به حضرت حق متصل سازد و بعد دیگران را برای رساندن به این جایگاه، ارشاد و دستگیری کند. این ویژگی مهم، در همه طریقت‌های عرفانی مشترک است و تا شخص خود عامل به اصول شریعت و آداب و مذهب به اخلاق اسلامی نباشد، نمی‌تواند ولی و مرشد شخص دیگری گردد. این ویژگی در طریقت کبرویه نیز اهمیت والایی دارد. نجم‌الدین کبری قدرت خارق‌العاده‌ای برای شیخ قائل است. وی هنگام اشاره به حالت

سماع برای سالک، معتقد است که سالک در این حال، به اندازه‌ای مجذوب می‌شود که حالت بسط بر او غالب می‌گردد، اما شیخ تحت تأثیر این غلبه قرار نمی‌گیرد، بلکه با تمام قدرت، سالک را تحت سیطره ولایی خویش قرار می‌دهد؛ زیرا وی همیشه خود را در محضر حضرت حق می‌داند. (نجم‌الدین کبری، ۱۳۶۸، ص ۱۵۷)

این حضور در تفکر شیعی نیز نقش والایی دارد. پیامبر ﷺ در وصیت به امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «والتائه الخوف من الله عزّ ذكره کانک تراه و ان كنت لا تراه فانه یراک». (کلینی، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۸) امام صادق علیه السلام نیز می‌فرماید: «ما رأیت شیئاً الا و رأیت الله معه او فیه». (همان) به باور امام خمینی رحمته الله علیه، «سالک در هر مرتبه از سلوک، باید حضور حق را حفظ نماید و از مخالفت با آن ذات مقدس خودداری کند. انسان بی‌حیا، حضور و غیبتش با هم فرق دارد». (خمینی، ۱۳۸۷، ص ۳۷۵) سخن معروف ایشان، «عالم محضر خداست؛ در محضر خدا معصیت نکنید»، یادآور همین نکته است.

از نظر نجم‌الدین کبری، حالت قبض و بسط برای سالک مانند دو بال است که سالک تازه‌کار در میدان شیخ درمی‌آید؛ در نتیجه، حالت قبض و بسط او به انس و هیبت تبدیل می‌شود و این انس و هیبت، بر قبض و بسط غلبه می‌کند. شیخ طریق نیز با این دو بال انس و هیبت، گاه به حالت تلوین می‌رسد و گاه به حالت تکوین؛ تلوین او گاهی بر اثر تجلی صفات جمال و گاه بر اثر تجلی صفات جلال است و گاهی بر اثر اختلاط این صفات. اختلاط این صفات هنگام تجلی حضرت ذات است. (همان، ص ۱۵۹) شیخ با پرواز با این دو بال، به حضرت ذات واصل می‌گردد و به مقصد اقصی دست می‌یابد که آخرین نقطه آرزوی او بود. (همان، ص ۱۶۰) این دو بال همان بال‌های معرفت و محبت هستند که در وصول به حق، بال معرفت بر بال محبت پیشی می‌گیرد (دو بال فنا و بقا) و شیخ گاه در حالت بقا و گاه در حالت فنا قرار می‌گیرد و حالت‌های محو و اثبات و سکر و صحو، از جمله مقامات است که هم برای شیخ اتفاق می‌افتد و هم برای سالک. (همان، ص ۱۶۲) تشرف شیخ به امر حق (مقام کن) هنگامی است که شیخ هیچ اراده‌ای از خود نداشته و اراده خویش را کاملاً در اراده حق قرار داده باشد. (همان، ص ۲۴۶)

از نظر آیات و روایات شیعی نیز معرفت و محبت، مقدمه عبودیت واقعی است. قرآن کریم می‌فرماید: *إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ* (سوره فاطر، آیه ۲۸) امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «من كان بالله اعرف كان من الله اخوف؛ آن کس که به خدا داناتر باشد، از او ترسان‌تر خواهد بود». (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۷۰، ص ۳۹۳)

امام علی علیه السلام نیز می‌فرماید: «أكثر الناس معرفة لنفسه اخوفهم لربه؛ داناترین مردم نسبت به خویش، کسی است که بیشتر از پروردگارش می‌ترسد». (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۲۰۱) این معرفت حقیقی، به محبت واقعی در دل رهرو حق می‌انجامد. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «هیچ‌کس ایمانش به خدا خالص نمی‌شود مگر آن زمانی که خداوند در نظرش محبوب‌تر از جانش و پدر و مادر و فرزند و خانواده و مالش باشد». (قمی، ۱۳۹۳، ج ۱، ص ۲۰۱)

مجدالدین بغدادی نیز رسیدن به سرحد مرادی را برای شیخ در وصول به حق ضروری می‌داند. رسیدن به این مرحله کمال تنها بر اثر ریاضات نفسانی و انجام دادن همه وظایف و تکالیف الهی امکان‌پذیر است. (بغدادی، ۱۳۶۸، ص ۸۱) شیخیت از نظر وی، همان خلافتی است که به جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شخص عهده‌دار آن می‌شود. وی با استناد به حدیث نبوی «الشیخ فی قومه کالنبی فی امته»^۱، اهمیت مقام شیخ را گوشزد می‌کند. از نظر وی، کسی به حقیقت سیر و سلوک الی الله و کمال معرفت می‌رسد که از حقیقت شیخیت و مقام خلافت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آگاهی داشته باشد. (همان، ص ۱۸۳)

نجم‌الدین رازی نیز شیخ کامل را کسی می‌داند که به جذبات عنایت حق، سلوک راه دین و سیر به عالم یقین حاصل کرده و از مکاشفات الطاف خداوندی، علوم لدنی یافته، لذا به تربیت خلق و دعوت به حق مأمور شده است. شیخ به حسب عقل و شناخت و ذوق

۱. این حدیث از دیدگاه روایات شیعی فاقد سند صحیح است. نخستین بار فتال نیشابوری در *روضه الواعظین* بیان کرده (ج ۲، ص ۴۷۶)، سپس محمد شعیری در *جامع الاخبار و طبری در مشکلات الانوار* آن را نقل کرده‌اند. بعدها مجلسی در *بحار الانوار* (ج ۷۲، ص ۱۳۷) و سپس محدث نوری بدون ذکر سند آورده‌اند.

و شوق هر طایفه‌ای، از شریعت و طریقت و حقیقت بیان می‌کند تا هر کسی حظّ و نصیب خویش به قدر همت خویش بردارد؛ لذا مشایخ، «خلاصه آفرینش، خلیفه حق، نایب و میراث‌دار انبیانند؛ دیده هر کسی بر جمال کمال ایشان نیفتد که در زیر قباب غیرت حق متواری‌اند». (نجم‌الدین رازی، ۱۳۷۶، ص ۴۹۴) شیخ پس از رسیدن به مقام عبودیت، حقایق را بدون واسطه از حضرت حق دریافت می‌کند؛ البته این دریافت پس از برطرف شدن حجاب‌های بشری و روحانی (ظلمانی و نورانی) صورت می‌پذیرد. هم‌چنین مشمول رحمت خاص حق از مقام عنایت اوست که با صفت رحیمیت خداوند مطابقت دارد.

در ارتباط شیخ با حق، وی علوم را از حضرت بی‌واسطه فرامی‌گیرد که این زمانی است که لوح دلش از همه نقوش علوم روحانی و عقلی، حسی و غیره پاک گردد. این علوم لدنی، به معرفت ذات و صفات حضرت حق تعلق دارد که بی‌واسطه، به تعلیم و تعریف حق حاصل می‌شود؛ همان که پیامبر ﷺ درباره‌اش می‌فرماید: «عرفتُ ربِّي برَّبِّي». (همان، ص ۲۳۶) لذا هنگامی که مرید جمال شیخ را در آینه دل مشاهده نماید، فوراً عاشق جمال او می‌شود؛ چون عاشق جمال ولایت شیخ شد، شایستگی قبول تصرف شیخ در او پدید می‌آید؛ «شیخ حقیقی آن معنی است که در مقام تهذیب، در "مقعد صدق" در زیر قبه حق است که "اولیائی تحت قبابی لایعرفهم غیری"». (همان، ص ۲۴۲) از نظر نجم‌الدین رازی، شیخ باید همیشه تسلیم خواسته‌های حق و راضی به قضا و قدر الهی باشد. (همان، ص ۲۴۷)

چهارده معصوم و به تاسی از آنان، عارفان شیعی نیز همیشه به تسلیم محض در برابر حضرت حق و رضا به قضای الهی تأکید داشته‌اند. حضرت زهرا علیها السلام هنگامی که اراده و تقدیر الهی را در زندگی آینده خویش از پیامبر ﷺ شنیدند، با بیانی سراسر از عشق فرمودند: «خشنودم به آنچه خداوند برایم رضایت داده است». (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹، ج ۱۷، ص ۱۳۳) و نمونه بارز این تسلیم محض، سخن معروف امام حسین علیه السلام است که پس از مقاومت در برابر آن همه سختی‌ها و ابتلائات، در گودال قتل گاه خطاب به حضرت حق چنین عرض کردند: «الهی رضا برضائک صبراً علی بلائک تسلیملاً لامرک لا معبود سوائک یا غیاث المستغیثین». (مطهری، ۱۳۷۹، ص ۳۹)

ملاصدرا نیز تسلیم را به معنای اذعان و تصدیق قلبی می‌داند که ناظر به این کلام مولا امیرالمؤمنین علیه السلام است: «اسلام همان تسلیم و تسلیم همان یقین و یقین همان تصدیق و تصدیق همان اقرار و اقرار عمل کردن است». (ملاصدرا، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۴۴۵؛ کلینی، بی تا، ج ۲، ص ۵۰)

مجدالدین بغدادی نیز مقام شیخ را والاتر از مرتبه مجتهد و شایسته تر به اصابت حق می‌داند؛ زیرا «حکم مجتهد بر پایه گمان استوار است و حکم شیخ حقیقی و بجا رسیده، بر استوانه اشاره حق تعالی برقرار گردیده و یا حکم شیخ به اشاره نبی اکرم صلی الله علیه و آله و یا به کمک حکم قلب خود شیخ است که به منزله صورت اشاره حق است». (مجدالدین بغدادی، ۱۳۶۸، ص ۱۲۷) بر این اساس، شیخ ابتدا باید به مقام عنایت برسد و وصول به حق ممکن نیست مگر با طی کردن مقامات و منازل عرفانی و تا این جایگاه کسب نگردد، دستگیری دیگران در رساندن به کمالات امکان پذیر نیست.

ب) شیخ و خویش

هر سه عارف، صفات و ویژگی‌هایی برای شیخ قائل هستند که فقدان یکی از آن‌ها، کامل بودن شیخ را زیر سؤال می‌برد. این ویژگی‌ها به ترتیب در سه اثر بررسی می‌گردد. این بررسی نشان می‌دهد که از نظر این سه عارف، وجود شیخ یکی از ارکان اساسی در سلوک عرفانی به شمار می‌آید.

از نظر نجم‌الدین کبری، سالک در طی طریق، در همه حال باید شیخ خویش را طرف مشورت قرار دهد. وی در اشاره به تفکیک دو خاطره الهی و شیطانی که بر دل سالک خطور می‌کند، می‌گوید که شیخ در این زمان مشورت می‌دهد تا فرق بین این دو خاطره برای سالک مشخص گردد. با رعایت این کار، چاشنی ذوق نصیب سالک می‌شود و خود فرق بین این دو خاطره را در آینده تشخیص می‌دهد. (نجم‌الدین کبری، ۱۳۶۸، ص ۹۶) نجم‌الدین اشاره کرده که خودش در نوشتن کتابی به نام جبل‌المربد، در باطن خویش با شیخ خود مشورت کرده و شیخ، او را از این کار منصرف ساخته و گفته است: «خداوند از چنین

خاطره‌ای بیزار است و این خاطره، همان خاطره شیطانی است که می‌خواهد تو را از یاد خدا دور سازد و پرده نسیان بر چهره حقیقت بکشد». (همان) لذا وی از این کار منصرف می‌گردد.

مجدالدین بغدادی نیز هنگام اشاره به ویژگی‌های شیخ، ابتدا به نقل از ابوسعید ابوالخیر، ده ویژگی برای شیخ برمی‌شمارد که به طور خلاصه عبارتند از:

۱. رسیدن به سرحد مرادی بر اثر ریاضات و انجام دادن همه وظایف؛
۲. توانایی بر دلالت مرید در طی طریق؛
۳. داشتن جود و سخاوت و دل‌بستگی نداشتن به دنیا برای تأثیرگذاری بر مرید؛
۴. نداشتن دل‌بستگی به مال و ثروت مرید؛
۵. اندرز دادن مرید از طریق اشارت نه عبارت؛
۶. داشتن اخلاق وارسته و تهذیب نفس؛
۷. تربیت مرید از راه رفق و مدارا نه ایجاد تنفر و خوار کردن مرید؛
۸. عمل به آنچه به مرید امر می‌کند؛
۹. دوری از آنچه مرید را از آن نهی می‌کند؛
۱۰. به عهده گرفتن تربیت مرید تا پایان راه و سپردن او به شیخ دیگر.

در نتیجه این کار، مرید سالکی صادق، بار خواهد آمد و صفات مراد و شیخ در وی ظهور می‌یابد. (مجدالدین بغدادی، ۱۳۶۸، ص ۸۱-۸۲)

شیخ دایه نیز صفات و ویژگی‌های شیخ را بر اساس آیه ۶۶ سوره کهف (فوجدا عبداً من عبادنا...)، دارای پنج رکن می‌داند که به طور خلاصه عبارتند از:

۱. مقام عبودیت (آزاد شدن از هر چه جز حضرت حق)؛
۲. دریافت حقایق از حق، بدون واسطه (پس از برطرف شدن حجاب‌های بشری و روحانی)؛
۳. یافتن رحمت خاص از مقام عنایت حق (رحمت خاص‌الخاص) بر اساس صفت رحیمیت خداوند؛

۴. فراگیری علوم از حضرت بی‌واسطه. این وقتی میسر می‌گردد که لوح دل از همه نقوش علوم روحانی و عقلی، حسی و پاک شود؛

۵. فراگیری علوم لدنی بی‌واسطه.

وی هم‌چنین بیست صفت برای شیخ برمی‌شمارد که اگر یکی نباشد، شیخ به قدر آن در

نقصان است. این صفات به اجمال عبارتند از:

۱. علم شریعت؛ ۲. اعتقاد اهل سنت و جماعت (که اگر غیر این باشد، مرید را در بدعت می‌اندازد)؛ ۳. عقل دینی (مکمل عقل معاش)؛ ۴. سخاوت (تا مرید به دیگری احتیاج پیدا نکند)؛ ۵. شجاعت (در برابر ملامت مردم و نیز نگه داشتن مرید از چشم حاسدان)؛ ۶. عفت و پاک‌دامنی؛ ۷. علو همت (بی‌اعتنایی به مال دنیا)؛ ۸. شفقت و مهربانی (نسبت به مرید در مراحل سلوک و تعادل در حالات قبض و بسط او)؛ ۹. حلم و بردباری؛ ۱۰. غفو و گذشت؛ ۱۱. حسن خلق (زیرا نهاد مرید، افعال و احوال و اخلاق شیخ است)؛ ۱۲. ایثار (ترجیح دادن مصالح مرید بر مصالح خویش)؛ ۱۳. کرم؛ ۱۴. توکل؛ ۱۵. تسلیم در برابر خواسته‌های حق؛ ۱۶. رضا به قضای الهی؛ ۱۷. وفار (تا مرید گستاخ و دلیر نشود و عظمت شیخ از دلش بیرون نرود)؛ ۱۸. سکون (تصرف در مرید به آهستگی)؛ ۱۹. ثبات (ثابت‌قدمی و عزم درست در کارها)؛ ۲۰. هیبت (عظمت شیخ در دل مرید و دوری شیطان از این هیبت).

وی پس از برشمردن این صفات و ویژگی‌ها برای شیخ، می‌گوید: «پس چون شیخ بدین

کمالات و مقامات و کرامات و صفات و اخلاق، موصوف و متحلی و متخلق باشد، مرید صادق به اندک روزگار، در پناه دولت ولایت او به مقصد و مقصود رسد». (همان)

ویژگی‌های یادشده، در سخنان عارفان شیعی نیز کمابیش دیده می‌شود؛ لذا از این

جنبه مشترکات زیادی بین طریقت کبرویه با عرفان شیعی وجود دارد. گفتنی است عارفان شیعه‌مذهب، همگی ابتدا رفتار چهارده معصوم را ملاک قرار می‌دهند و ویژگی‌های مرشد

و شیخ کامل را از این جنبه یادآور می‌شوند. برای نمونه، آیت‌الله بهاء‌الدینی می‌گوید:

«خود ائمه بهترین استادند و اگر انسان ذوقیات خوبی داشته باشد، تنها با روش ائمه علیهم السلام می‌تواند به مدارج عالیه از عرفان برسد و احتیاج به معلم و مربی دیگری ندارد.» (حیدری کاشانی، ۱۳۷۶، ص ۱۶۴)

برخی از ویژگی‌های شیخ کامل در مذهب شیعه عبارتند از:

۱. طی کردن طریق و رسیدن به مقام فنا و سپس دستگیری و هدایت خلق. امام خمینی علیه السلام در این باره می‌گوید: «پس سالک سفر چهارم را شروع می‌کند که سفر از خلق به سوی حق بالحق است. پس خلاق و آثار آنان را مشاهده کرده، به منافع و ضررهای آنها و چگونگی سلوک آنها به سوی حق آگاه است و از این منافع و آنچه مانع ضررها می‌شود، خبر می‌دهد.» (خمینی، ۱۳۷۳، ص ۸۸)

۲. اعتقاد داشتن به امام معصوم که همان قطب اعظم و صاحب ولایت مطلقه الهی است. امیرمؤمنان علیه السلام به کمیل فرمودند: «لا تاخذ الا عننا تکن منا؛ سراغ دیگری مرو و معارف دینی را تنها از ما بگیر تا در نهایت به ما برسی.» (حرّ عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۷، ص ۱۰۳) لذا علوم را باید از صاحبان آن گرفت که به فرمایش امام صادق علیه السلام تنها پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام هستند. (کلینی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۵۹)

۳. رسیدن به مقام عبودیت؛ همان که قرآن کریم هنگام معرفی حضرت خضر به عنوان راهنمای حضرت موسی علیه السلام، او را با واژه «عبداً من عبادنا» معرفی می‌فرماید. (سوره کهف، آیه ۶۵)

۴. هدایت سالک به دین‌داری و فقط پیروی از اوامر حق؛ زیرا خداوند در قرآن تنها پیروی از کسانی را جایز می‌داند که به سوی حق بازگشته‌اند و دعوت به سوی حق می‌کنند. (سوره لقمان، آیه ۱۵)

ج) شیخ و مرید

مرید سالک در طی مراحل و مقامات سلوکی، در همه حال به وجود شیخ و راهنمایی‌های او نیاز دارد. او که در این مسیر مانند مرده‌ای در دست غسل یا طفلی تحت تربیت پدر خویش است، هیچ‌گونه اختیاری از خود ندارد و کاملاً تحت ولایت شیخ قرار دارد.

نجم‌الدین کبری در *فوایح‌الجمال*، ابتدا به موضوع ترک اختیار اشاره کرده که سالک اختیار خود را تحت اختیار شیخ خویش درمی‌آورد و با حمایت و پشتیبانی او، از هرگونه خطری در امان است. (نجم‌الدین کبری، ۱۳۶۸، ص ۱۸۹) هم‌چنین به صیحه غیراختیاری سالک اشاره کرده که این صیحه بر اثر اتصال او با اسم اعظم است (مانند تصادم دو سنگ با هم یا صدای هولناک رعد) که صدای آن را می‌شنود، اما از علت آن آگاه نیست. این صیحه از همه نوع آلودگی‌های نفسانی پاک است و به آسانی در اختیار سالک قرار نمی‌گیرد، بلکه هنگامی دست می‌دهد که خود را کاملاً در اختیار شیخ قرار دهد و فانی در اختیار او شود. (همان، ص ۲۱۸)

مجدالدین بغدادی نیز عبودیت را منحصر به تصرف و تربیت شیخ می‌داند که فقط او می‌تواند با نیروی باطنی خود، مرید را از خواص مفردات اجزایش جدا سازد. (مجدالدین بغدادی، ۱۳۶۸، ص ۱۰۶) از نظر وی، حتی افراد کامل هم بدون وساطت شیخ، به بی‌راهه می‌افتند و نور شیخ مانند نور خورشید، باطن مرید را که به صفات بشری تاریک است، منور می‌سازد و قلب شیخ مانند آئینه، نور حق را در دل مرید می‌تاباند و مرید از باطن و حقایق اشیاء آگاه می‌گردد. (همان، ص ۱۰۷-۱۰۸)

مرید پس از مجاهده و انجام دادن نوافل، ممکن است نوری در دلش ایجاد شود که به گفته مجدالدین، احساس بی‌نیازی از شیخ کند و دچار آفت خودبینی گردد؛ لذا شیخ با دادن ذکر مخصوص به مرید، شرّ مکر و وسوسه شیطان را باطل می‌سازد و سایه شیخ، شیطان را از مرید دور می‌کند (همان، ص ۱۰۷-۱۱۱)؛ همان‌که مولوی می‌گوید:

هیچ نکشد نفس را جز ظلّ پیر دامن آن نفس‌کش را سخت گیر
چون بگیری سخت آن توفیق هوست در تو هر قوت که آید جذب اوست

(دفتر دوم، بخش ۶۰)

سالک در آغاز سلوک، از حقیقت اوامر و نواهی حضرت حق بی‌خبر است و نیازمند اوامر و نواهی شیخ است و کاری به اراده خویش انجام نمی‌دهد و اراده او در اراده

شیخ فانی می‌شود؛ لذا آثار محبت خدا از طریق اطاعت از شیخ در باطن سالک ظاهر می‌گردد (ازدواج باطنی شیخ و مرید). (همان، ص ۱۱۳) هم‌چنین شیخ، سالک را از گرفتار شدن در دام حلول و اتحاد پرهیز می‌دهد. (همان، ص ۱۱۸) به گفته مجدالدین، مرید حتی اگر نیرویش برتر از نیروی شیخ بشود و ولایت و تصرف او پهناورتر از ولایت شیخ گردد، باز از متابعت شیخ خویش بی‌نیاز نخواهد بود. (همان، ص ۱۲۵)

به اعتقاد مجدالدین، سالک فقط با شیخ خود باید ارتباط قلبی داشته باشد نه با شیوخ دیگر؛ زیرا دست تصرف شیطان ممکن است او را برای رسیدن به کمال، به شیخ دیگری رهنمون سازد و اعتقادات و ارادت او را نسبت به شیخ خود فاسد گرداند. (همان، ص ۱۴۱) تلاش شیطان این است که سالک را در مخالفت با امر شیخ قرار دهد تا در نتیجه، او از فرمان خدا خارج شود (خواطر شیطانی)؛ لذا او باید به شیخ پناه برد و از فرمان او پیروی کند؛ زیرا شیخ به ترغیب عبادت دعوت می‌کند (خواطر ملکی). (همان، ص ۱۷۵) در حالت سماع نیز شیخ همواره مواظب سالک ابتدایی است تا او را از حرکات ساختگی و مسخره بازدارد و سماع درست و حقیقی را به او نشان دهد. (همان، ص ۲۴۹)

نجم‌الدین رازی نیز با استناد به آیه ۶۷ سوره کهف، به مقام خضر در هدایت باطنی حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام اشاره می‌کند. هم‌چنین به احتیاج کلیم عَلَيْهِ السَّلَام در اول رسالت به خدمت ده ساله به شعیب بر اساس سوره قصص اشاره می‌نماید. وی نیز مانند مجدالدین، به حدیث پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (الشیخ فی قومه کالنبی فی امته)، بسیار اهمیت داده (همان، ص ۲۲۶) و اول عنایت حق، بعد هدایت و پرورش پیامبر و شیخ را ملاک سلوک قرار داده است. (نجم‌الدین رازی، ۱۳۷۶، ص ۲۲۸)

از نظر وی، مرید سالک در خلوت نیز باید مطیع شیخ خویش باشد و در ویژگی‌های ذیل، فقط با او ارتباط داشته باشد:

۱. دوام سکوت؛ با هیچ‌کس سخن مگویند مگر با شیخ؛

۲. مراقبت دل شیخ کردن (پیوسته دل با دل شیخ داشته باشد و از دل او مدد طلبد؛ زیرا

نفحات الطاف الهی ابتدا از دریچه دل شیخ به دل مرید می‌رسد).

۳. ترک اعتراض هم در برابر خداوند و هم در برابر شیخ؛ این یعنی تسلیم واقعی مرید در همه مراتب و مقامات سلوکی. (همان، ص ۲۸۵-۲۸۶)
- بر این پایه، باطن دین تنها به وسیله مشایخ راه یافته انجام می شود و به باور شیخ دایه، مقصود و مطلوب از سلوک (بقای حقیقی)، پس از فنای حقیقی حاصل می گردد که از فیض ولایت شیخ می آید. (همان، ص ۲۹۸)
- وی هم چنین سالک را به دلایلی، همیشه محتاج به شیخ می داند؛ این دلایل به طور خلاصه عبارتند از:
۱. هم چنان که راه کعبه ظاهر است و بدون دلیل و راهنما طی نمی شود، راه کعبه حقیقت را نیز بدون راهنمایی شیخ نمی توان طی کرد.
 ۲. در راه حقیقت نیز مانند راه های دنیایی، دزد وجود دارد (مانند مشتبهات نفسانی) که بدون راهنمایی صاحب ولایت نمی توان به درستی آن را طی کرد.
 ۳. آفات شبهات و لغزشها در این راه زیاد است و شیخ، سالک را از هلاکت نجات می بخشد.
 ۴. ابتلائات و امتحانات در این راه بسیار است و شیخی باید تا سالک را از توقف و سستی بازدارد و انگیزه و شوق دوباره را در وی زنده سازد.
 ۵. علل و امراضی برای سالک در طی طریق وجود دارد که شیخ مانند طبیب حاذق به معالجه آنها می پردازد تا سالک از طی طریق باز نماند.
 ۶. هنگام ظهور صفات حق در سالک، خطر حلول و اتحاد و از بین رفتن ایمان وجود دارد که شیخ با تصرف ولایت خویش، سالک را رهایی می بخشد و او را به مقام مافوق آن تشویق می کند.
 ۷. بیان نمایش هایی که از غیب برای سالک پدید می آید، با زبان غیب است که شیخ مؤید الهی و معلم به تأویلات غیبی باید ترجمان آن برای سالک باشد.
 ۸. شیخ مانند مرغی، با بال و پر ولایت خویش، سالک را از مقامات عبور می دهد و سالک به مثابه بیضه است که باید تحت پرورش شیخ قرار داشته باشد.

۹. سلوک به واسطه ذکر میسر می‌گردد و این ذکر باید به تلقین شیخی کامل باشد تا اثربخش گردد.

۱۰. چون شیخ مقرب درگاه حق است، قول و شفاعت وی برای سالک در نزد حق پذیرفتنی است. (همان، ص ۲۲۸-۲۳۵)

در مذهب شیعه نیز به نقش استاد تأکید شده است، از جمله برای شناساندن نقش انسان طبق حدیث معروف «من عرف نفسه فقد عرف ربه».

یکی از نکات بسیار مهم در رابطه شیخ و مرید، تلقین ذکر به سالک و مرید است که در طی مراحل سلوک توسط شیخ و مراد انجام می‌شود. اهمیت ذکر و انواع آن و چگونگی انجام دادن آن در طریقت کبرویه نقش بسزایی دارد. سالک باید اوامر شیخ را در این زمینه دقیقاً انجام دهد و هر نوع ذکر و حتی تعداد دقیق آن را طبق دستور شیخ اجرا کند تا هم سیر در آن مقام خاص را به نحو احسن انجام دهد و هم از وساوس و خطورات شیطانی در امان قرار گیرد.

نجم‌الدین کبری در بخش‌هایی جداگانه از کتاب خویش، به آثار ذکر پرداخته است. وی ابتدا به آتش ذکر در برابر آتش شیطان اشاره کرده، می‌گوید: «آتش ذکر از هرگونه کدورتی صاف و پاک است و با سرعتی هر چه تمام‌تر به سوی بالا حرکت می‌کند و آتش شیطان مکدر و دودآلود و تیره است و به کندی جابه‌جا می‌شود ... حُطُوظ نفسانی اجزای زاید وجود هستند که از طریق اسراف و تجاوز به وجود آمده‌اند و بر اثر عدم سنخیتی که در کار است، به مجردی که آتش ذکر در درون ذاکر قرار بگیرد، همگی آن اجزای زاید را می‌سوزاند و ...». (نجم‌الدین کبری، ۱۳۶۸، ص ۷۲-۷۳ و ۱۸۴) وی هم‌چنین به ذکر حرفی (ظاهری) و ذکر قلبی (حضوری) اشاره می‌کند و حتی برای ذکر زبانی، سلطنتی عظیم قائل است. (همان، ص ۱۱۶) وی به خلوت سالک نیز اشاره کرده که جنود ذکر مانند لشکر ملخ به سالک هجوم می‌آورند و او را تحت تأثیر قرار می‌دهند. (همان، ص ۱۸۴) از نظر وی، ذکر باید دوام داشته باشد تا سالک را به سرمنزل مقصود رساند. (همان، ص ۱۸۶) بدیهی است در همه این حالات، نقش شیخ در تلقین ذکر ویژه به سالک بسیار اهمیت دارد.

مجدالدین بغدادی نیز به ضرورت تلقین ذکر توسط شیخ به سالک اشاره کرده است. شیخ که سالک مستعد را به خلوت و عزلت و مداومت به ذکر ترغیب می‌کند، از حقیقت امر باخبر است و از دقایق ترتیب کمال آگاهی دارد. (مجدالدین بغدادی، ۱۳۶۸، ص ۱۳۴) سالک باید به ذکر که شیخ به او تلقین می‌کند، اکتفا نماید؛ زیرا گفتن اذکار بدون دستور شیخ، دافع خواسته‌های شیطان نیست و فقط ذکر شیخ این کار را انجام می‌دهد. (همان، ص ۱۵۲)

شیخ نیز پس از پایداری و ثبات سالک بر ذکر زبانی، او را متوجه حضور دائم و مراقبت حق می‌کند تا ذکر انسی به ذکر قدسی تبدیل گردد و همه حواس متوجه ذکر حقیقی شود. (همان، ص ۱۳۸)

به گفته مجدالدین، اتفاق مشایخ برای تربیت مریدان بر دو ذکر الله و لا اله الا الله است که مشایخ طریقت کبرویه، بر انتخاب لا اله الا الله اتفاق کرده‌اند. (همان، ص ۱۵۴) در نتیجه، سالک در زیر سایه ولایت شیخ، هیچ کاری را برخلاف شرع انجام نمی‌دهد. اگر کسی از تربیت شیخ قطع علاقه کند، دچار آسیب‌ها و فتنه‌هایی می‌گردد که از دربار حضرت حق محروم می‌شود؛ لذا از نظر مجدالدین، تکلیف شرعی هیچ‌گاه از سالک ساقط نمی‌شود؛ همان که ابوبکر وراق می‌گوید: «هر حقیقتی که برخلاف شرع باشد، کفر است.» (نجم‌الدین رازی، ۱۳۷۶، ص ۲۲۶)

از نظر نجم‌الدین رازی نیز دخالت شیخ در تلقین ذکر اهمیت شایانی دارد. وی ذکر را بر دو نوع می‌داند:

۱. ذکر تقلیدی که همان ذکر زبانی است و چندان کارساز نیست؛

۲. ذکر تحقیقی که با تصرف و تلقین صاحب ولایت (شیخ)، در زمین مستعد دل مرید

ایجاد می‌گردد. (همان، ص ۲۷۵)

به گفته شیخ دایه، «شرط تلقین آن است که مرید به وصیت شیخ، سه روز روزه دارد و در این سه روز، در آن کوشد تا پیوسته بر وضو باشد و مدام ذاکر بود و اگرچه آمدش

کند، با خود ذکر می‌گوید و با مردم کم اختلاط کند و سخن به قدر ضرورت گوید و به وقت افطار، طعام بسیار نخورد و شب‌ها بیشتر به ذکر بیدار دارد». (همان، ص ۲۷۶) مرید پس از انجام دادن این کارها، «غسل اسلام حقیقی می‌کند و به خدمت شیخ می‌آید و با تلقین شیخ، ذکر لا اله الا الله می‌گوید». (همان)

بر این اساس، ارتباط شیخ با سالک در طی مراحل طریقت کبرویه و مقامات عرفانی، ارتباطی همیشگی و حقیقی است و شیخ در سه مرحله شریعت، طریقت و حقیقت، مقتدای واقعی مرید سالک به شمار می‌آید.

اهمیت ذکر و انواع آن و چگونگی به جا آوردن و ثواب ادکار هر یک در قرآن، روایات و سخنان عالمان و عارفان مذهب شیعه دیده می‌شود که نقش زیادی در رساندن مؤمن و نیز سالک الی الله به سعادت حقیقی و مقصد نهایی دارد. ذکر و مشتقات آن حدود سیصد بار در قرآن آمده و قرآن ذکر را مایه آرامش دل‌ها (سوره رعد، آیه ۲۸)، نور پروردگار (سوره نور، آیه ۳۶)، روح نماز (سوره طه، آیه ۱۴)، ویژگی اولوالالباب (سوره آل عمران، آیه ۱۹۰) و سبب استقامت (سوره مائده، آیه ۴۵) می‌داند.

پیامبر ﷺ می‌فرمایند: «خداوند مرا مأمور ساخته که سختم ذکر خدا باشد و سکوتم فکر و اندیشه و نگاهم عبرت‌آموزی». (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۷۴، ص ۹۰) امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «یاد خدا سجدیه هر نیکوکار و روش هر فرد باایمان است». (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰، ح ۳۶۱۷) هم‌چنین امام صادق علیه السلام درباره دوام ذکر می‌فرماید: «هر چیزی حدی دارد که وقتی به آن رسد پایان می‌پذیرد جز ذکر خدا که حدی ندارد که با آن پایان گیرد». (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۴۹۸)

گفتنی است مذهب شیعه نیز مانند طریقت کبرویه، اهمیت زیادی برای ذکر لا اله الا الله قائل است؛ برای نمونه، امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «ذکر لا اله الا الله و الله اکبر را زیاد بگویند، چون نزد پروردگار چیزی از این دو ذکر محبوب‌تر نیست». (شیخ صدوق، ۱۳۷۹،

نتیجه

وجود شیخ و مقام و جایگاه او، یکی از ارکان اساسی عرفان اسلامی در رسیدن سالک به مراحل کمال و طی کردن منازل و مقامات عرفانی است. کلمه شیخ که با واژگانی چون: استاد، انسان کامل، باب، پیر، غوث، قلب، مراد و مترادف است، از آنجایی اهمیت می‌یابد که بسیاری از عرفا، وجود شیخ را در هدایت قوم مانند وجود پیامبر در هدایت امت می‌دانند؛ یعنی همان‌طور که پیامبر با ظاهر ساختن معجزات، مأمور به هدایت مردم است و آنان را برای رساندن به سعادت حقیقی یاری می‌دهد، شیخ نیز که ولی حقیقی به شمار می‌آید، با مخفی کردن کرامات خویش و دستگیری از رهروان و طالبان رسیدن به حضرت حق، آنان را در این راه راهنمایی می‌کند؛ لذا سالک مرید مانند طفلی در برابر پدر و مادر، تحت ولایت شیخ قرار می‌گیرد تا با اجرای اوامر و نواهی او، به مراتب کمال حقیقی واصل گردد.

ضرورت وجود شیخ و اهمیت جایگاه او در طریقت کبرویه نیز بسیار بارز است. مشایخ بزرگ کبرویه مانند نجم‌الدین کبری، مجدالدین بغدادی و نجم‌الدین رازی نیز در آثار عرفانی خویش به این مهم پرداخته‌اند. بررسی اثر اصلی هر یک از این سه عارف و تطبیق آن با منابع شیعی، نشان داد که وجود شیخ برای هدایت سالک و ولایت باطنی شیخ بر او، از اهم شرایط برای رسیدن به کمال حقیقی است. شیخ در آثار هر سه عارف، با ویژگی‌هایی چون: داشتن نیروی باطنی خارق‌العاده، هادی و مراد مطلق در هدایت مرید، سخاوت، زهد، واعظ، معتقد به اهل سنت و جماعت، دارای عقل دینی، شجاعت، پاک‌دامنی، علو همت، بردباری، گذشت، حسن خلق، کرم، توکل، تسلیم محض در برابر خواسته‌های حق، رضا به قضا و قدر الهی، وقار، سکینه، ثبات و هیبت همراه است که در روایات شیعه و عارفان این مذهب نیز برخی از این ویژگی‌ها دیده می‌شود. هم‌چنین هر سه عارف، به احتیاج سالک به شیخ در همه مراحل سلوک اشاره کرده‌اند؛ زیرا سالک فاقد اختیار است و کاملاً تحت ولایت شیخ قرار دارد، حتی اگر به درجات والا برسد. شیخ چون به اصل

حقیقت رسیده، از مجتهد دینی بالاتر است و تمام احکام وی مطاع است. شیخ در طریقت کبرویه، راه کعبه حقیقت را نشان می‌دهد و سالک را در هنگام پدید آمدن شبهات و زلّات، از مهالک نجات می‌دهد و هم‌چون طبیعی حاذق، امراض قلبی او را معالجه می‌کند و او را از افتادن در مهلکه حلول و اتحاد و الحاد رهایی می‌بخشد. هم‌چنین شیخ ترجمان زبان غیب الهی برای سالک است و قلبش مانند آینه، انوار عوالم غیب را در دل سالک منعکس می‌سازد و او را از حقایق آگاه می‌کند.

موضوع دیگر ذکر است که در طریقت کبرویه اهمیت فراوان دارد و هر یک از سه عارف یادشده، در هر مرحله و مقام عرفانی، سالک را ذکری تلقین می‌کنند تا او را از آن مرتبه به سلامت عبور دهند. همان‌که در منابع شیعی نیز دقیقاً به اهمیت آن در رسیدن بنده به سعادت حقیقی اشاره شده و امامان و به پیروی از آنان عارفان شیعی اهمیت بسیاری برای ذکر و چگونگی به جا آوردن آن قائل شده‌اند. گفتنی است ذکر به دو صورت زبانی و قلبی مطرح شده و ذکر شریف لا اله الا الله در طریقت کبرویه، از اذکار دیگر اهمیت بیشتری دارد و مشایخ آن در همه مراحل بدان تمسک جسته‌اند؛ در نتیجه، شاخص‌هایی مشخص برای پیروان این طریقت برای یافتن شیخی کامل در مراحل سیر و سلوک وجود دارد. در مجموع، در بررسی آثار سه عارف یاد شده و تطبیق آن با منابع شیعی، مشخص گردید که ویژگی‌های مشترکی در طریقت کبرویه با روایات شیعی و سخنان امامان و عارفان این مذهب درباره صفات شیخ و رهبر وجود دارد که نشان‌دهنده نقش و جایگاه ویژه مرشد کامل در دستگیری و راهنمایی افراد دیگر است. از سه موضوع یادشده (شیخ و حق، شیخ و خویش و شیخ و سالک) که در این پژوهش بررسی گردید، سهم نجم‌الدین رازی در *مرصادالعباد* در تکامل موضوعات یادشده بسیار بیشتر و بارزتر است.

فهرست منابع

قرآن کریم.

۱. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب، چاپ اول، قم: انتشارات علامه، ۱۳۷۹ ق.
۲. آشتیانی، جلال‌الدین، شرح مقدمه قیصری بر فصوص‌الحکم، مشهد: انتشارات باستان، ۱۳۸۵.
۳. بخارایی، محمدعلی، فرهنگ اشعار حافظ، چاپ نهم، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۹۰.
۴. تمیمی آمدی، عبدالواحد، غرر‌الحکم، چاپ دوم، قم: دارالکتاب الاسلامی، ۱۴۱۰ ق.
۵. توییچل، پال، کلید جهان‌های اسرار، ترجمه هوشنگ اهرپور، چاپ اول، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۲.
۶. _____، ندای الهی، ترجمه رضا جعفری، چاپ اول، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۳.
۷. جامی، عبدالرحمان، نفحات‌الانس، تصحیح محمود عابدی، چاپ چهارم، تهران: اطلاعات، ۱۳۸۲.
۸. حر عاملی، محمدبن‌حسن، وسائل‌الشیعه، تحقیق محمدرضا حسینی جلالی، ج ۲۷، قم: مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۰۹ ق.
۹. خاوری، اسدالله، ذهبیه، چاپ دوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳.
۱۰. خرمشاهی، بهاء‌الدین، حافظ‌نامه (شرح دیوان)، چاپ هشتم، تهران: انتشارات علمی - فرهنگی، ۱۳۷۶.
۱۱. خمینی، روح‌الله، تهذیب نفس و سیر و سلوک، چاپ اول، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸.
۱۲. _____، مصباح‌الهدایه، چاپ دوم، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۳.
۱۳. شایگان، داریوش، ادیان و مکتب‌های فلسفی هند، تهران: نشر فرزاد روز، ۱۳۹۳.
۱۴. شوشتری، نور‌الله، مجالس‌المؤمنین، ج ۲، چاپ چهارم، تهران: انتشارات اسلامی، ۱۳۷۷.
۱۵. صائب تبریزی، غزلیات، سایت گنجور.
۱۶. صدرالدین شیرازی، محمدبن‌ابراهیم، اسفار اربعه، شرح عبدالله جوادی آملی، ج ۱، تهران: بی‌نا، ۱۳۶۸.
۱۷. صفا، ذبیح‌الله، مقدمه بر تصوف تا قرن هفتم هجری، بی‌نا، بی‌تا.
۱۸. عطار نیشابوری، فریدالدین، الهی‌نامه، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ هفتم، تهران: نشر سخن، ۱۳۹۲.

۱۹. _____ ، مصیبت‌نامه، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ هفتم، تهران: نشر سخن، ۱۳۹۷.
۲۰. قمی، شیخ عباس، سفینه البحار، ترجمه هادی صلواتی، چاپ دوم، قم: نوید اسلام، ۱۳۹۳.
۲۱. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ترجمه سیدجواد مصطفوی، ج ۱، بی‌جا، کتاب‌فروشی علمیه اسلامی، بی‌تا.
۲۲. مجدالدین بغدادی، تحفة البرره (الف)، ترجمه محمدباقر ساعدی، چاپ اول، تهران: نشر مروی، ۱۳۶۸.
۲۳. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، چاپ دوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳.
۲۴. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه، ترجمه حمیدرضا شیخی، قم: مؤسسه دارالحدیث، ۱۳۸۹.
۲۵. مطهری، مرتضی، حماسه حسینی، قم: انتشارات صدرا، ۱۳۷۹.
۲۶. معین‌الدینی، فاطمه، «ولی و ولایت در عرفان»، نشر پژوهی ادب فارسی، بهار ۸۵، شماره ۲۴، ص ۲۱۱-۲۳۴.
۲۷. مولوی، جلال‌الدین محمد، کلیات شمس تبریزی، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۳.
۲۸. _____ ، مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۶.
۲۹. میهنی، محمد بن منور، اسرار التوحید، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۲.
۳۰. نجم‌الدین رازی، ابوبکر عبدالله بن محمد، مرصاد العباد، به اهتمام محمدامین ریاحی، تهران: انتشارات علمی - فرهنگی، ۱۳۷۶.
۳۱. نجم‌الدین کبری، ابوعبدالله احمد بن عمر بن محمد، فوایح الجمال (ب)، ترجمه محمدباقر ساعدی، تهران: نشر مروی، ۱۳۶۸.